

دو وضع متناقض: «مذهب‌گرایی» و «فرقه‌گرایی»؛ نمودهای آنها و علل انحراف

آیت الله محمدعلی تسخیری^۱

چکیده

با وجود اختلاف علمی و فکری علمای پیروان مذاهب مختلف، ارتباط بسیار محبت‌آمیز و صمیمانه میان آنها بسیار پندآموز بوده است، به صورتی که برخی از علما برای مذاهب دیگر تدریس می‌کردند و شیوه‌های دیگر مذاهب را بین خود تعمیم می‌دادند و از یک‌دیگر اجازه نقل حدیث داشتند. این روابط مبتنی بر یک نوع تسامح با یک‌دیگر، گذر از اختلاف‌های فرعی و تمسک به مصلحت‌عالیه امت اسلامی بوده است. متأسفانه این صورت درخشان چندان دوام نیافت و خیلی زود امت اسلامی دچار تعصب و انحراف شد که در این نوشتار، عوامل چنین انحرافی بررسی می‌گردد.

واژگان کلیدی: مذهب‌گرایی، فرقه‌گرایی، علمای مذاهب، نقل حدیث، تکفیر.

پژوهش‌گر تاریخ روابط علمای مذاهب گوناگون با یک‌دیگر با دو پدیده متناقض روبه‌رو می‌شود که یکی از آنها «تنوع مذهبی» است که ریشه در خردگرایی اسلام و اعطای آزادی اجتهاد به مذاهب و در نظر گرفتن قواعد گفت‌وگو و تأکید بر اصول کلی ورود به چارچوب امت اسلامی و روح برادری و وحدت از سوی آن دارد و دیگری «فرقه‌گرایی» است که با اصول و قواعد اسلام منافات دارد.

چند مثال از نمودهای تعامل مذهبی سازنده

به رغم شدت گرفتن اختلاف فکری علمای پیروان مذاهب گوناگون، ما در بیشتر مواقع شاهد روابط بسیار محبت‌آمیز و مهربانانه میان آنها بوده‌ایم، به گونه‌ای که آنها نزد یک‌دیگر به درس‌آموزی می‌پرداختند و برخی از ایشان فقه مذاهب دیگر را تدریس می‌کردند و روش‌های مذاهب دیگر را به مذهب خود تعمیم می‌دادند و برخی از ایشان از یک‌دیگر اجازه [نقل حدیث و روایت] طلب

۱- دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.

می‌کردند؛ در این راستا مجموعه آثار بسیار جالبی در عرصه فقه مقایسه‌ای و نقل دیدگاه‌های دیگران وجود دارد.

از «شیخ صدوق» روایت شده که او در سرزمین‌های گوناگون به گشت‌وگذار می‌پرداخت و در محضر علمایی با مذاهب مختلف از جمله «الحاکم ابومحمد بکر بن علی حنفی شافعی» (شیخ صدوق، ۱۴۱۸ق، ص ۴۳) و «ابومحمد محمد بن ابی عبدالله شافعی فراغانی» (پیشین، ص ۵۹) حضور به هم می‌رساند.

این داد و ستد علمی با یک‌دیگر در عرصه‌های متعددی از جمله آموزش، تدریس، گفت‌وگو، مباحثه و بهره‌گیری از منابع و پژوهش‌ها و نقد دیدگاه‌های یک‌دیگر و دید و بازدید و جلساتی که در مناسبت‌های مختلف برگزار می‌شد، صورت می‌پذیرفت.

در عرصه آموزش و تدریس، کتاب‌های هر دو گروه در دانشگاه‌های علمی و حوزه‌ها وجود داشت و بی‌آن‌که از مذهب نویسنده آنها پرسش شود مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ کتاب‌های مزبور شامل علوم مختلفی همچون: صرف و نحو، فقه، اصول فقه، و حدیث و به روش‌های مختلف هر کدام از جمله: اجازه، قرائت، عرضه، داد و ستد، مکاتبه، وصیت و گردآوری مطالب هم‌دیگر، می‌گردید.

«شیخ مفید» از سرآمدان علمای شیعه در بغداد به گفت‌وگو و مباحثه و نشست و برخاست با علمایی از همه مذاهب می‌پرداخت (التهدیب، ج ۱۷) و همواره در صدد آموختن بود. «الذهبی» در این باره می‌نویسد: «او در مکتب‌خانه‌ها و دکان‌ها سرک می‌کشید و وقتی به کودک تیزهوشی برخورد می‌کرد به سراغ پدر و مادرش می‌رفت تا کودک را نزد خود آورد و به او آموزش دهد، بدین ترتیب، شاگردانش فراوان گشتند.» (ذهبی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۲۲۸).

کتاب «الخلاص» (شیخ الطائفة طوسی) متوفی سال ۴۶۰ هجری قمری) خود بهترین نمونه برای این کار است، چه او دیدگاه‌های دیگر مذاهب از جمله مذهب شافعی را چنان بی‌طرفانه و با امانت نقل کرده است که «السبکی» گمان برده از او از علمای مذهب شافعی است و او را در ردیف علمای ایشان نام برده و با این‌که خود اعتراف کرده که وی فقیه شیعه و از مصنفان آنهاست ولی می‌گوید: «به مذهب شافعی گرایش داشت.» (سبکی، ج ۳، ص ۵۱).

«شیخ طوسی» خود با توجه به روایتی که از «امام جعفر صادق» علیه السلام نقل شده می‌گوید: «اگر موردی پیش آمد و حکم آن‌را در روایت نقل شده از ما نیافتید به آن‌چه از علی علیه السلام روایت شده روی آورید و به آن عمل کنید.» (رک: شیخ طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۳۹ و تستری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰) و در صورتی که روایت یا حدیث مورد نظر خود را در مصنفات شیعه نمی‌یافت به مصنفات اهل سنت مراجعه می‌کرد.

این پدیده بسیار باشکوه را در مورد برخی علما می‌توان سراغ‌گرفت که در عنوان ایشان، درآمیختگی

شگفتی از مذاهب، به کار برده می‌شود؛ برای مثال، «ابن فوطی» (متوفی ۷۲۳ هجری قمری) و صاحب «معجم الاقناب» - که سرپرستی بزرگترین کتابخانه زمان خود را برعهده داشت - به عنوان «شیعه حنبلی» شناخته شده است. (مصدر الشریع، ص ۸۰) هم‌چنان که «شیخ وهبه الزحیلی» در پژوهش خود که به سمینار فقه اسلامی در «مسقط» (عمان) در شعبان ۱۴۰۸ هجری قمری ارائه می‌دهد، یادآور می‌شود که «الطوفی» که در دفاع از اصل «المصالح المرسله» شهرت دارد، از افراتیون شیعه است؛ یعنی همان چیزی را تکرار کرده که «ابن رجب» که او را در شمار علمای شیعه قلمداد کرده - گفته است، حال آن‌که «الطوفی» از علمای حنبلی قرن هشتم هجری است (پیشین) و دفاع وی از اصلی که شیعیان آن‌را رد می‌کنند و نیز عدم ذکر نام وی در میان لیست علمای شیعه، تأکیدی بر حنبلی بودن وی است.

تمامی استادان «محمد بن ابی‌بکر السکاکینی» عالم شیعه معروف نیز از میان علمای اهل سنت بودند. و «ابن الفخر علاء الدین ابن تیمیه» (متوفی سال ۷۰۱ هجری قمری) نیز همه روایاتی را که وی از استادان خود نقل نموده، تأیید کرده و با وی مناظره نموده و به برتری او اعتراف کرده و درباره‌اش گفته است: «او کسی است که سنی بدو شیعه و شیعه بدو سنی می‌گردد، او به دست خود «صحیح البخاری» را استنساخ کرد و همو صاحب قصیده معروفی است که این چنین آغاز می‌شود:

- ای خیل مسلمانان! بیرو دین شما سرگردان گشته است، او را با روشن‌ترین دلایل راهنمایی کنید. او صاحب «الطرائف فی معرفه الطوائف» یعنی کتابی است که «السبکی» آن‌را پاره پاره کرد و به آتش انداخت.

حال اگر به کتاب‌های مربوط به علمای حنبلی مراجعه کنیم، این نزدیکی شگفت را در آن‌جا نیز خواهیم دید، چه «المجتبی» بزرگ علمای اهل سنت در «دمشق» به مدح و ستایش از «بهاء عاملی» عالم شیعی معروف می‌پردازد و آن‌چنان‌که در «خلاصه الأثر» آمده درباره‌اش می‌گوید: «او از هر کس دیگر سزاوارتر است که اخبارش را ذکر کنند و برتری‌هایش را گسترش دهند و جهان را با فضایل و بدایش بیارایند؛ او به تنهایی در تمامی علوم سرآمد بود و از دقایق فنون آگاهی کامل داشت و گمان ندارم که زمانه کسی چون او را به خود دیده باشد و مانند او را سراغ داشته باشد. خلاصه این‌که گوش‌ها اخباری شگفت‌تر از اخبار او را نشنیده است.»

«الخطیب البغدادی» نیز یادآور شده که سیره سلف اهل سنت، بهره‌گیری از روایات شیعیان «تنه» است. «خطیب بغدادی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۲۵). «شیخ طوسی» نیز استناداتی از اهل سنت داشت که از جمله ایشان می‌توان به «ابوالحسن بن سوار المغربي» و «محمد بن سنان» و «القاضی ابوالقاسم التنوخی» اشاره نمود (رک: علامه حلی، اجازه الکبیر) که سومین فرد را صاحب «الریاض» از جمله علمای شیعه یاد کرده است. وقتی اوضاع حوزه علمیه «خله» را - که در بی‌ناوودی حوزه بغداد از سوی سلجوقیان رونق گرفت - بررسی نماییم، عرصه بسیار گسترده‌ای برای تسامح در آن می‌یابیم.

در این حوزه، شیخ «امین ادريس» به مجموعه‌ای از علمای اهل سنت درس می‌دهد (سید الخراسانی، ج ۱، ص ۵۳) و محقق حلی کتاب «المعتبر» را تألیف می‌کند و در آن دیدگاه‌های پیروان مذاهب گوناگون را بیان می‌کند و در استدلال نیز از همان روش ایشان استفاده می‌نماید و شاگرد او، مؤلف بزرگ، «علامه حلی» نیز از بسیاری از علمای ایشان اجازه نقل حدیث می‌گیرد و زمانه وی از جمله باشکوه‌ترین دوره‌های تعامل سازنده [پیروان مذاهب] با یکدیگر به شمار می‌رود؛ او در مقدمه کتاب خود: «منتهی المطلب» می‌گوید: «دیدگاه‌های مخالفان و استدلال‌های ایشان را در راستای تحقیق، نقل می‌کند.» (علامه حلی، منتهی المطلب) او استناداتی از علمای اهل سنت داشت که نام آنان در مقدمه کتاب وی «ارشاد الاذهان» آمده است. «شهبید اول» نیز از فارغ‌التحصیلان همین مکتب به شمار می‌رود.

«شهبید اول» یعنی «محمد بن جمال‌الدین مکی عاملی جزینی» از علمای قرن هشتم هجری قمری و «شهبید دوم» یعنی «زین‌الدین بن علی عاملی الجبعی» از علمای قرن دهم هجری قمری، خود دو نمونه برجسته تسامح و گشودگی و هم‌آمیختگی فکری علما با یکدیگر به شمار می‌روند و این در حالی است که این دو نمونه برجسته‌ای از افراط‌گری دینی که می‌تواند به نتایج وحشتناکی منتهی شود نیز به شمار می‌آیند.

«شهبید اول» با علمای دوره خود زندگی می‌کرد و مجالس وی معمولاً از جمهور علما (اهل سنت) - که با آنها حشر و نشر زیادی داشت - خالی نبود. (عاملی، ۱۰۴۳، ج ۱۰، ص ۶۲) او در یکی از اجازه‌های نقل روایت خود گفته است: «از حدود چهل شیخ از علمای اهل سنت روایت می‌کند.» (پیشین، در «آمل الاصل»، ج ۱، ص ۱۰۳ نیز آمده است). اجازه یاد شده مربوط به «ابن خازن» است که در آن آمده: «من از حدود چهل تن از بزرگان علمای ایشان در «مکه» و «مدینه» و «دارالسلام» (بغداد) و «مصر» و «دمشق» و «بیت المقدس» و «مقام الخلیل ابراهیم» روایت می‌کنم و صحیح بخاری را از گروه بزرگی با سند آنها به «بخاری» روایت کرده و هم‌چنین «صحیح مسلم» و «مسند ابوداود» و «جامع ترمذی» و دیگر مواردی که ذکر آنها سخن را به درازا می‌کشاند، روایت کرده‌ام و «الشاطیبه» را بر جماعتی از ایشان از جمله: قاضی القضاة مصر... «بن جماعه» خوانده‌ام.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۰۷، ص ۱۹۱) جالب آن‌که «شمس‌الائمه کرمانی شافعی» - که یکی از استادان اوست - وی را با عنوان «المولی الاعظم امام الائمه صاحب الفضلین مجمع المناقب...» یاد می‌کند. (پیشین، ص ۱۸۳).

او به گفته مرحوم صاحب «الریاض»: «مشغول به تدریس کتب مخالفان بود و آنها را از بر می‌خواند.» (افندی، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۸۵).

شهبید ثانی نیز صحابه را با احترام تمام یاد می‌کرد و می‌گفت: «پس از قضای حج واجب و عمره و بهره‌مندی از زیارت پیامبر و خاندان پاک و یاران آن حضرت (صلوات الله علیهم) به وطن اول خویش بازگشتم.» (عاملی، پیشین، ج ۷، ص ۱۵۰).

«او با تنی چند از علمای اهل سنت دیدار کرد. در سفری که به «مصر» داشت با «الشیخ الفاضل شمس‌الدین بن طولون دمشقی» دیدار کرد و روایاتی از صحیحین را در الصالحیه در مدرسه «السلمیه» برای او خواند و اجازه روایت از آن دو را از وی به دست آورد... سپس در ذی‌الحجه سال ۹۴۸ هجری قمری سفری به «بیت المقدس» داشت و در آن‌جا با «شیخ شمس‌الدین بن ابی اللطیف المقدسی» دیدار کرد و روایاتی از «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را برای وی خواند و او نیز به وی اجازه عام داد. سپس به وطن خود بازگشت و تمام وقت مشغول مطالعه علوم و تنظیم یادداشت‌های خود شد و در سال ۹۵۲ هجری قمری به «روم» سفر کرد و در هفدهم ربیع‌الاول وارد «قسطنطنیه» شد و به مدت هجده روز با هیج یک از بزرگان و اعیان شهر دیدار نکرد؛ در این مدت رساله‌ای در ده باب شامل ده رشته علوم نگاشت و آن‌را به قاضی المسکر «محمد بن قاضی‌زاده رومی» رساند؛ او نیز از این کتاب خوشش آمد. مرد فاضلی بود و در مسایل بسیاری با یکدیگر به مباحثه پرداختند... در این شهر هم‌چنین با آقای «عبدالرحیم العباسی» صاحب «معاهد التنصیص» نیز دیدار کرد و... در بعلبک اقامت گیرد و در آن‌جا به تدریس مذاهب پنج‌گانه پرداخت و شهرت بسیار یافت و مرجع مردم و مفتی همه فرقه‌ها و مذاهب گردید و برای هر یک، فتوایی مناسب مذهبشان می‌داد...» (محدث فقی، ۱۳۳۸ ش، ج ۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳)؛ او سپس به «مصر» رفت و بر شازده تن از علمای بزرگ آن‌جا حدیث خواند و به تفصیل از ایشان یاد کرد و به نظر می‌رسد که از آنها اجازه روایت حدیث گرفت و کتاب‌های آنان را روایت کرد و صاحب «ریاض‌العلماء» می‌گوید: «از او و از اجازه «شیخ حسن» و اجازه‌های پدرش چنین برمی‌آید که او بر گروه بسیار زیادی از علمای اهل سنت حدیث خواند و بسیاری از کتاب‌های فقهی و حدیثی و اصولی آنان را قرائت کرد و از همه کتاب‌های ایشان روایت کرد. شهبید اول و «علامه» نیز چنین کردند.» (افندی، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۵). خود او کسانی چون افراد زیر را در این شمار یاد کرده است:

- شیخ زین‌الدین الجرمی المالکی؛

- شیخ ناصرالدین اللقانی؛

- شیخ ناصرالدین الطیلاوی؛

- شیخ شمس‌الدین محمد بن ابی‌النحاس.

«ابن‌العودی» از شاگردان وی می‌گوید: «این یک، یعنی «ابن ابی‌النحاس» همواره شیخ را به نیکی و حسن و اخلاق و فروتنی یاد می‌کرد.» (عاملی، پیشین، ص ۱۴۹).

گویا این شیوه، برخی علما و به ویژه اخباریون را خوش نمی‌آمد، از این رو ناخشنودی خود را از وی ابراز نمودند (برای مثال رک: حرعاملی، «آمل‌الاصل» ج ۱، ص ۹۰ و افندی، پیشین، ص ۳۶۵ و خونی، ج ۷، ص ۳۷۸) و برخی نیز او را به گرایش به اهل تسنن متهم کردند. (هم‌چنان‌که محدث «الجزایری» در کتاب خود «الجواهر النورانی فی شرح عوالی‌اللاکی» به نقل از یکی از فرزندان شهبیدانی نقل کرده است: رک: مقاله

محققان کتاب «منیه المرید» ص ۴۷، چه بسا این اتهام به این دلیل زده شده که او کار بی سابقه‌ای انجام داد و شیوه اهل سنت در علم «درایه» را اساس کار خود قرار داد و آن را در مورد علمای شیعه، به کار بست، صاحب «ریاض العلماء» می‌گوید: «پس بدان که «شیخ زین‌الدین» نخستین کسی است که علم درایه را از کتب عامه [اهل سنت] منتقل ساخت و شیوه ایشان را به کتب خاصه (شیعه) تمهیم داد و در این مورد رساله مشهور خود را تألیف کرد و سپس آن‌چنان که گروهی از متأخران وی تصریح کرده‌اند و در کتب اصحاب نیز بدان اشاره شده است، آن را شرح و بسط داد و پس از وی شاگردش «شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی» و سپس فرزند او «شیخ بهایی» و... نیز [رساله‌هایی] تألیف کردند.

در این‌جا علامه «سید حسن الامین» می‌گوید: «شان علامه و دو شهید اول و دوم بالاتر از آن است که در چنین مسائلی از کسی تقلید کنند یا قرائت کتاب‌های دیگران آنان را به پیروی بدون برهان سوق دهد. آنها خود رؤسای مذاهب و بنیان‌گذاران شالوده‌های آن به شمار می‌روند و پیروان مذهب به ایشان اقتدا کرده و از ایشان پیروی کرده‌اند؛ آنها در واقع اصطلاحات عامه [متعلق به اهل سنت] را گرفتند و به دلیل علاقه‌ای که به مذهب خود داشتند در مورد احادیث خود به کار بردند، زیرا مالعی برای این کار نمی‌دیدند. در مورد اصول فقه و «اجماع» و غیره نیز - آن‌چنان که در جای خود توضیح داده شده - همین کار را کردند؛ در فن «درایه» و غیره نیز چنین کردند و چگونه می‌شود که «شیخ حسن» به این دلیل از این کار ایشان ناراضی باشد حال آن‌که خود از آنها پیروی کرد و بر ایشان افزود.» (عاملی، پیشین، ص ۱۵۷).

و به این ترتیب شاهد تعامل سازنده و مثبتی میان رهبران بوده‌ایم که:

- تا حد ستایش و تمجید فوق‌العاده می‌رسید و به رغم نقد علمی یکدیگر، جملات محبت‌آمیزی میان آنان رد و بدل می‌شد؛

- نسبت به یکدیگر احترام و ستایش زیادی ابراز می‌کردند؛

- علمای هر دو گروه، کتاب‌های گروه دیگر را شرح می‌دادند؛

- هر کدام به دیگری ارجاع می‌دادند؛

- به یکدیگر درس می‌دادند و برای پیروان مذاهب دیگر فتوا صادر می‌کردند؛

- با پرشکوهرترین جملات و رساترین بیان، به فضل و دانش یکدیگر اعتراف می‌کردند؛

- به رغم اوضاع سیاسی ناهنجار، بر آموختن یافشاری می‌کردند؛

- از هم برای نقل روایت و کتاب‌های یکدیگر، اجازه دریافت می‌کردند؛

- هیچ اصراری بر نظر خود نداشتند و هر گاه آن‌چه از ایشان نقل می‌شد با کتاب و سنت توافقی نداشت، آن را رد می‌کردند.

- با یکدیگر آن‌چنان به لحاظ عقیدتی درمی‌آمیختند که برای برخی‌ها، مذهب ایشان روشن نبود.

این روابط در آزادی اجتهاد و پذیرش پلورالیسم و گشودگی بر یکدیگر و نیز در انتقال شیوه‌های علمی هم‌دیگر به علوم مذهب خود نیز نمود پیدا می‌کرد. حال، آیا خردگرایی و خردورزی جز این را اقتضا می‌کند؟ و آیا پیروان این پیشوایان چنین روحیه‌ای را پس از ایشان حفظ کردند؟!

توصیه‌هایی به پیروان

در ازای چنین روابط زیبایی که میان پیشوایان وجود داشت، توصیه‌هایی نیز از ایشان برای پیروانشان به جای مانده که از آنها می‌خواهند با همین روحیه تسامحی، با یکدیگر برخورد کنند و از اختلاف‌های فرعی در عقیده و ارزیابی‌های تاریخی و فقهی فراتر روند و به اصول دوستی و وحدت مواضع روی آورند و مصلحت عالی امت اسلامی را در نظر گیرند. در این جا چند نمونه از این موارد بیان می‌شود:

۱- در تاریخ آمده که «عبدالله بن احمد بن حنبل» روایت کرده که روزی گروهی از «کرخی‌ها» از خلفای راشدین سخن به میان آوردند و تقریباً در مورد آنها اختلاف نظر داشتند، «امام احمد» ضمن نهي ایشان از چنین اختلاف‌های فرعی عبثی، گفت: «هان ای مردم! بدانید که در مورد علی و خلافت و خلافت و علی سخن گفتید، ولی بدانید که خلافت، علی [علیه السلام] را زینت نمی‌بخشد بلکه این علی است که خلافت را می‌آراید.» (خطیب الیغدادی، ج ۱، ص ۱۰۹).

۲- امام جعفر صادق علیه السلام به یاران خود توصیه می‌فرمود: «با خویشان خود صلّه رحم داشته باشید و در تشییع جنازه‌ها شرکت کنید و به عیادت بیماران خود روید و حقوق ایشان را ادا نمایید؛ وقتی کسی از شما در دین خود پارسا بود و راستگویی پیشه کرد و امانت‌داری کرد و اخلاقش با مردم نیکو بود و گفتند که این «جعفری» است، مرا بسیار خوش می‌آید و شاد می‌گردم و گفته می‌شود: ادب جعفری، چنین است.» (بحرانی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۲۵).

۳- «ابن ابی یغفور» روایت می‌کند که: «از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مردم را به جز با زبان فرابخوانید تا خود سعی و کوشش و صداقت و پارسایی شما را ببینند.» (کلینی، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۰۵).

۴- در روایات گوناگونی آمده است که روزی در حضور امام جعفر صادق علیه السلام از گروهی از مردم یاد شد، برخی از شیعیان آن حضرت گفتند: ما از ایشان تبری می‌جوییم، زیرا به آن‌چه اعتقاد داریم، باور ندارند. امام فرمود: با ما دوستی دارند ولی چون آن‌چه را شما باور دارید باور ندارند، از آنها تبری می‌جویید؟ راوی پاسخ می‌دهد: آری، امام فرمود: این همان چیزی است که در ما هست ولی در شما نیست پس بهتر است که ما هم از شما تبری جوییم.» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۶، ص ۱۲۰).

۵- از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: «هر کس از حلقه گروه مسلمانان به اندازه یک وجب فاصله گیرد، حلقه ایمان از گردنش برداشته می‌شود.» (مجلسی، پیشین، ج ۸۵، ص ۱۳).

۷- از «امام محمد باقر علیه السلام» نقل شده که درباره آیه «او یلیسکم شیعاً» فرموده است: «یعنی که در دین دچار اختلاف می‌شوید و از هم‌دیگر بد می‌گویید.» (طباطبایی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۱۴۹).

۸- امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: «باید نماز را در مساجد به جای آورد و با مردم خوش‌رفتاری کنید و به شهادت برای یک‌دیگر بپردازید و در تشییع جنازه‌ها حضور یابید، زیرا شما ناگزیر با مردم کار دارید و هیچ کس در زندگی از مردم بی‌نیاز نیست و مردم حتماً باید به هم‌دیگر برسند!» (حر عاملی، پیشین، ج ۱۲، ص ۶).

۹- «معاویه بن وهب» می‌گوید: «به ایشان [امام جعفر صادق علیه السلام] عرض کردم: چگونه می‌شود میان خود و با خویشان و دیگر مردمان آمد و شد داشته باشیم، حال آن که آنها مانند ما نیستند؟ حضرت فرمود: به پیشوایانی که سرمشق شما هستند نگاه کنید و همان کاری را بکنید که آنها می‌کنند؛ به‌خدا سوگند آنها [پیشوایان] از بیماران ایشان عیادت می‌کنند و به تشییع جنازه مرده‌هایشان می‌پردازند و [در دادگاه‌ها] برای ایشان و علیه ایشان شهادت می‌دهند و امانت‌ها را ادا می‌کنند.» (پیشین).

۱۰- امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: «خدای رحمت کند بنده‌ای را که مودت مردم را برای خود جلب نماید و درباره آن‌چه می‌داند با ایشان سخن گوید و آن‌چه را نمی‌داند رها کند.» (پیشین، ج ۱۱، ص ۴۷۹).

۱۱- امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود: «عصیبتی که دارنده آن مرتکب گناه می‌شود آن است که کسی بدترین‌های قوم خود را بهتر از بهترین‌های دیگران بداند و این‌که کسی قوم خود را دوست داشته باشد عصیبت نیست بلکه عصیبت آن است که قوم خود را بر ستم، یاری کند و با آنان همراهی نماید.» (کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۸).

مشاهده می‌شود که پیشوایان بر داشتن روابط نیکو و تعامل سازنده و عدم غرق شدن در نزاع‌های غیرعملی و عدم توهین و اهانت و ورود به فعالیت‌های اجتماعی و انزواجویی به دلیل باور داشتن به نظریاتی که اکثریت مردم با آن مخالفانند و نیز کوشش در ادب‌پذیری از پیشوایان و عدم غرور علمی و این‌که اختلاف نظر نباید راهی برای پشت کردن به یک‌دیگر باشد و هم‌چنین بر ورود به جماعت مسلمانان و اجتناب از عصیبت و تعصب و جلب مهر و محبت مردم و امثال اینها، تأکید کرده‌اند.

از نمودهای فرقه‌گرایی غیرعقلانی

این وضع در خنشان چندان دوامی نیاورد و خیلی زود تعصب و «بسته بودن» و تقلید مجتهدان از دیگران فراگیر شد و تعصب‌ها به آن‌جا رسید که اگر کسی با آیه و حدیثی از کتاب و سنت که خلاف مذهبش بود برخورد می‌کرد با همه وسایل در رد آن سعی می‌کرد و با تأویلات عجیب و غریب آن‌را نفی می‌نمود تا از مذهب و رأی خود دفاع کرده باشد! (ابی‌شامه، ص ۱۴).

«فخر رازی» از بزرگ‌ترین استاد خود نقل می‌کند که گفته است: «با گروهی از مقلدان فقها برخورد

کردم و آیات بسیاری از کتاب خود را در برخی مسایل برایشان خواندم؛ مذهب و دیدگاه آنها برخلاف مفاد آن آیات بود، لذا آیات یاد شده را نپذیرفتند و به آنها توجهی نکردند و هم‌چنان با تعجب به من نگاه می‌کردند؛ یعنی که چگونه می‌شود به ظاهر این آیات عمل کرد حال آن‌که روایات نقل شده از پیشینیان برخلاف آنهاست. و اگر واقعاً در این مسئله تأمل کنی خواهی دید که این بیماری در رگهای بیشتر اهل دنیا جاری و ساری است.» (فخر رازی، ج ۱۶، ص ۳۷ در تفسیر آیه ۳۱ از سوره توبه).

«شیخ اسد حیدر» نیز سخنانی از این قبیل نقل کرده است. (سد حیدر، ج ۳، ص ۱۹۲). چه بسا بستن درهای اجتهاد و محدود ساختن مذاهب مزید بر علت هم بوده است.

مسئله به این‌جا نیز بسنده نشده و به مرحله انتقال درگیری‌ها از «خطا و صواب» به سطح «کفر و ایمان» رسیده است؛ چیزی که اختلاف را به توده‌های وسیع مردم کشانده و باعث بروز فجایعی شده که لرزه بر اندام انسان می‌اندازد.

حمله علیه علوم عقلی و دست‌اندرکاران آن، هم میان شیعه (رک: صدر، ۱۳۹۵ق) و هم میان اهل سنت (رک: مقاله «استاد الطویل» در کتاب «قصیه الفلسه»، ص ۲۷) تشدید گردید. در این میان، تهمت زدن به مذاهب و دیدگاه‌های مذهبی نیز شروع شد؛ آنها یک‌دیگر را «هالک‌ه»، «مجوس‌الامه» و امثال آن توصیف کردند و اختلاف در مورد فرعیات شدت گرفت و همگان درگیر این اختلاف‌های فرعی شدند. (رک: انصاری، ص ۱۸۵).

دخالت‌های حکام (در زمانی که کشورها به تیول‌های بزرگی تبدیل شده بودند) نیز مزید بر علت شد و با دشمنی و خشم و تهمت و تحریم و تکفیر و باطل دانستن دیگران، زمینه برای قتل و به آتش کشیدن دارایی‌ها و به آب افکندن کتاب‌های پیروان مذاهب دیگر و نوشته‌های فقهای آنان و گسترش رعب و وحشت و نفرت فراهم گردید.

در تاریخ، فجایع و مصایب و وحشیگری‌های نظام حاکم، یک بار علیه شیعیان و بار دیگر علیه اهل سنت، تکرار گردید. (پیشین، ص ۲۱۹).

کار به جایی رسید که فرد را بر اساس مذهبی که داشت، مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌دادند. وقتی سلجوقیان در برابر الازهری که از سوی «فاطمی‌ها» در مصر تأسیس شد «مدرسه نظامیه» را تأسیس کردند شرط کردند که مدرستان و شاگردان آن شافعی باشند، از این رو «فصیحی استرآبادی» از شاگردان «عبدالقاهر الجرجانی» را به رغم دانش فوق‌العاده‌اش در زبان عربی، از تدریس در «مدرسه نظامیه» منع کردند (حموی، ۱۴۰۰، ج ۱۵، ص ۶۷) و «شهاب الدین عبدالرزاق» رئیس مدرسه النظامیه نیشابور دستور قتل «الفتال النیشابوری» صاحب «روضه الواعظین» را صادر کرد.

در بررسی عواملی که باعث شد مغولان جرأت حمله علیه مسلمانان را پیدا کنند، مشخص می‌شود

که علاوه بر درگیری‌های وحشتناک مذهبی در آن زمان، نزاع‌های دو دولت «خوارزمی» و «عباسی»، نقش عمده‌ای داشته است؛ «ابن ابی‌الحدید» مورخ می‌نویسد: «آنها [تاتارها] بارها و بارها طی سال ششصد و بیست و هفت (هجری قمری) بر این شهر [اصفهان] یورش برده و با مردم آن‌جا به جنگ پرداخته بودند و شماری از طرفین هم به قتل رسیده بودند ولی موفق به تحقق هدف خود نشده بودند. تا این‌که مردم اصفهان در سال ششصد و سی و سه (هجری قمری) دچار اختلاف گشتند و به دو طایفه «حنفی» و «شافعی» تقسیم شدند و جنگ‌های مداوم و تعصب‌های فراوانی میان آنان مطرح گردید؛ در این میان گروهی از شافعی‌ها به سرزمین‌های همسایه و هم‌مرز با خود و متعلق به تاتارها رفتند و به ایشان گفتند: به این شهر حمله کنید تا ما آنرا تقدیم شما کنیم... تاتارها نیز در سال (ششصد و) سی و سه وارد شهر گشتند و آن‌را به محاصره خود درآوردند.

شمشیرهای مداخلان این شهر یعنی بیروان شافعی و حنفی دچار اختلاف گشت و شمار بسیاری از آنان کشته شدند و شهر به تصرف درآمد. شافعی‌ها با توجه به فراری که در مورد قتل حنفی‌ها و عفو شافعی‌ها با تاتارها داشتند شهر را به تصرف خود درآوردند ولی وقتی تاتارها وارد شهر شدند ابتدا به جان شافعی‌ها افتادند و کشتار و حشمتی از آنها کردند و به عهد و پیمان بسته خود وفادار نماندند و سپس به سراغ حنفی‌ها رفتند و پس از آن دیگران را از دم تیغ گذراندند؛ آنها زنان را نیز به اسارت گرفتند و شکم زنان حامله را دریدند و اموال را به غارت بردند و دارایی‌های ثروتمندان را مصادره کردند و آنگاه به شهر آتش افکندند و تمام اصفهان را تبدیل به تلی از خاکستر کردند» (ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۲۳۷) و به همین ترتیب درگیری‌ها و نزاع‌ها ادامه پیدا کرد و طی زمان کوتاهی به سقوط «بغداد» منجر گردید. این درگیری‌ها ما را به یادآوری درگیری‌های فرقه‌ای دیگری سوق می‌دهد که به دخالت صلیبی‌هایی انجامید که فجایع و جنایات بزرگی را در جهان اسلام مرتکب گردیدند.

یکی از تاریخ‌نگاران غربی این جنگ‌ها می‌نویسد: «ضعف «سوریه» تنها به دلیل حوادث پس از جدا شدن از تته امپراتوری سلجوقی مطرح نشد؛ علت این ضعف، با تفرقه و پراکندگی‌های داخلی و پیامدهای حملات به خلیفه فاطمی در «مصر» از خارج هم‌بستگی پیدا می‌کرد، چه در سال ۱۰۹۵ میلادی دو برادر به نام‌های: «رضوان» و «دقاق» حکومت بر «حلب» و «دمشق» را به ترتیب عهده‌دار گشتند ولی طولی نکشید که میان آن دو جنگ درگرفت و «یاغی سیان» امیر «انطاکیه» در درگیری‌ها و اختلاف آن‌دو با یکدیگر مشارکت کرد و حملات «رضوان» و «یاغی سیان» علیه [نیروهای] «دقاق» تنها زمانی متوقف گشت که اخبار نزدیک شدن صلیبی‌ها به آنها رسید، در این هنگام «یاغی سیان» در پاییز سال ۱۰۹۷ میلادی، به شتاب راهی «انطاکیه» شد.

در آن میان «فاطمی‌ها» دمی از بهره‌برداری از این درگیری‌ها، درنگ نکردند، چه فاصله دینی بزرگی خلیفه فاطمی در «قاهره» و رهبر مذهب تشیع را از خلیفه عباسی در «بغداد» و رهبر مذهب

تسنن جدا می‌ساخت؛ این اختلاف‌ها را می‌توان با نزاع‌های موجود میان دو کلیسای یونانی و لاتینی مقایسه کرد گو این‌که با توجه به اختلاف‌های سیاسی، فراتر از آن هم می‌رفت. به هر حال این اختلاف‌ها منجر به فلج شدن حرکت مسلمانان گردید درست همان‌گونه که حسد و کینه‌توزی میان «کاسیوس» و «لاتین» به اختلال در حرکت جنگ‌های صلیبی انجامید.

فرماندهان صلیبی، فاصله میان خلیفه قاهره با امرای سنی مذهب در سوریه را به خوبی درک کردند و کوشیدند تا از طریق فرستادگان خود با خلیفه «قاهره» تماس برقرار کنند بدان امید که با یاری او موفق به اشغال «بیت‌المقدس» شوند. «بیت‌المقدس» در آن زمان تحت حکومت «سقمان بن امیر ارتق» به نیابت از ترک‌ها قرار داشت. گو این‌که خلیفه (فاطمی) خود به تنهایی عهده‌دار انجام این کار شد و از جنگ‌های موجود میان امرای سوریه و نیز بیم و وحشتی که حرکت صلیبی‌ها در پی آورده بود، بهره‌برداری کرد و در اوت سال ۱۰۹۸ میلادی، و به رغم این‌که رهبران حمله صلیبی کمترین توفیقی در سوءاستفاده از درگیری‌های مسلمانان با یکدیگر نبرده بودند، بر «بیت‌المقدس» چیره گشتند. ولی واقعیت آن است که همان مقدار موفقیت [رهبران صلیبی] نیز تا حد بسیاری برخاسته از همین درگیری‌ها و اختلاف‌ها بود.» (بارگر، فصل سوم).

هم‌چنین می‌توان به گفته‌های «ابن خلدون» دربارهٔ دوران «المستعصم بالله» توجه کرد که آورده است: «فتنه در بغداد همچنان در پیوند با [درگیری‌ها و اختلاف‌های] شیعه و اهل سنت و «حنلی‌ها» و دیگر بیروان مذاهب و نیز میان عیاران و بی‌بندوباران و مفسدان بود.» (ابن خلدون، ج ۳۲، ص ۵۳۳). هم‌چنان که می‌توان از درگیری‌ها و جنگ‌های میان صفویان و عثمانی‌ها - که هر کدام پیشینه مذهبی خود را داشتند - یاد کرد که مدت چهار قرن به درازا کشید و ویرانی‌ها و تبااهی‌های فراوانی به ارمغان آورد و امت را در برابر دشمنان غربی، به شدت تضعیف نمود.

متنی از «شیخ الطوفی» از پیشوایان حنبلی وجود دارد که آن‌را برای استدلال بر اصل «المصالح المرسله» [مواردی که شرع در مورد آنها سکوت کرده است] و ترجیح آن بر متون و اجماع، ذکر کرده است، زیرا بر آن است که متون، متعارض‌اند و اجتهادها با یکدیگر مختلف و احادیث

۱- هم‌زمان جنگ و درگیری و نیز گفت‌وگو طی جنگ اول صلیبی جریان داشت و همین امر در جنگ صلیبی سوم و ششم نیز اتفاق افتاد. در این‌جا فعالیت لائیک‌ها در توجیه و تفسیر روند جنگ‌های صلیبی قابل تأمل است، زیرا به رغم این‌که این جنگ‌ها با انگیزه‌های دینی شروع شد، سمت و سوی دنیوی پیدا کرد. از جمله مسایل متناقض مطرح در حملات صلیبی این بود که یک حمله دینی به رشد انگیزه‌های دنیوی یاری رساند و به لائیک‌ها فرصت داد تا از گرایش به سمت حکومت دینی پاپ، رهایی یابند؛ این امر در زمان پاپی «گریگوری هفتم» کاملاً روشن بود. (جیشی، ۱۹۵۸، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

William of tyre trans. Krey. 1943 vol.1. pp: 223-224.

ساختگی نیز فراوان است؛ وی در این راستا، به برخی انواع درگیری‌ها در آن زمان اشاره کرده و می‌گوید:

«مالکی‌ها در مغرب و حنفی‌ها در مشرق مستقل گشتند و هیچ یک از این دو مذهب در سرزمین‌های مذهب دیگری، پذیرفته نمی‌شدند به طوری که به اطلاع ما رسید که اگر کسی از حنفی‌ها بر مردم «گیلان» - که حنبلی بودند - وارد می‌شد او را می‌کشتند و اموالش را مصادره و حکم کفار را بر وی جاری می‌ساختند؛ کار به جایی رسید که در یکی از شهرهای سرزمین ماوراءالنهر - که متعلق به حنفی‌ها بود - مسجدی از آن شافعی‌ها قرار داشت و کارگزار شهر هر روز صبح که برای نماز بیرون می‌رفت و آن مسجد را می‌دید می‌گفت: «آیا وقت آن نرسیده که این کلیسا را ببندند؟» و اوضاع هم‌چنان به همین صورت بود تا سرانجام یک روز درهای این مسجد را با گل و آجر بستند و کارگزار را از این کار خوش آمد.» (رساله الطوفی، ص ۱۱۶).

تاریخ، صورت‌های دیگری از این وضع اسفناک فرقه‌ای را نقل می‌کند، از جمله:

- یورش اراذل و اوباش به خانه «شیخ طوسی» و به آتش کشیدن کتابخانه‌اش در سال ۴۴۹

هجری قمری؛ (ابن جوزی، ۱۶۲ق، ج ۱، ص ۱۶).

- حمله به مساجد شیعه در سال ۴۸۳ هجری قمری و از بین بردن کتاب‌های آنها؛ (ذهبی، پیشین،

ج ۱۰، ص ۴۷).

- ممانعت از به خاک سپردن «ابن جریر طبری» و متهم نمودن وی به الحاد؛

عوامل انحراف

با یک نگاه کلی می‌توان گفت مهم‌ترین عواملی که به انتقال از مذهب‌گرایی [به معنای مثبت آن]

به فرقه‌گرایی انجامید عبارت است از:

۱- توطئه‌چینی دشمنان امت

دشمنان برای ایجاد شرایط مساعد جهت پراکنده ساختن امت، به شیوه‌های مختلف از جمله: تحریک، جعل، فتنه‌انگیزی و... توطئه‌چینی می‌کنند. استعمار غربی طی دوره‌های اشغال و به ویژه در زمانی که تقریباً تمامی جهان اسلام را در اختیار داشت و بر آخرین دولت فراگیر اسلامی در ربع اول قرن بیستم میلادی چیره شد، سیاستی با هدف‌های سه‌گانه زیر را در پیش گرفت:

۱- باقی گذاشتن امت بر عقب ماندگی‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی و غیره؛

۲- گسترش حالت سکولار غربی در برابر روح اسلام‌گرایی جهان اسلام و تحریک گرایش‌های ملی و نژادی، که البته این طرح‌ها خیلی زود با ناکامی روبه‌رو شد و برخی نویسندگان معاصر را واداشت تا از آن به عنوان: «پیروزی‌های زودگذر اسکولاریسم (۱۹۷- ۱۹۲۰) یاد کنند؛

۳- چند پاره کردن جهان اسلام و تقسیم آن به کشورها و خلق‌های پراکنده با تحریک مسائل قومی، مذهبی، جغرافیایی، نژادی و حتی تاریخی. همه اینها به دلیل هراس از وحدت اسلامی که اینک از سوی سران و اندیشمندان و نویسندگان غربی بر اساس آن، برای نبرد دائمی با جهان اسلام نظریه‌پردازی می‌گردد. «خانم شیرین هانتز» در پیشگفتار کتاب خود: «آینده اسلام و غرب» می‌گوید: «زمانی که «جان بوشان» سرگرد اطلاعاتی ارتش بریتانیا در سال ۱۹۱۶ م. نوشته، بر اساس فرضیه انجام یک انقلاب اسلامی است که در صورت تحقق، می‌توانست مسیر جنگ جهانی اول را به زبان کشورهای متفق، عوض کند.

«بوشان» در رمان خود با عنوان: «عبای سبز» (The green mantle) می‌نویسد: اسلام، عقیده‌ای جنگ‌جویانه است، چه هنوز هم آن شیخ [امام جمعه] در محراب، قرآن را در یک دست و شمشیر مشهور را در دست دیگر حمل می‌کند. حال اگر فرض کنیم که امیدی در نجات و بازگرداندن روح به کشاورزان مناطق عقب‌مانده وجود داشته باشد و رؤیاهای آنان در مورد بهشت را تحقق بخشد، می‌دانی چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به زودی درهای جهنم در سرتاسر زمین باز می‌گردد. به من گزارش‌هایی از علما در هرجا می‌رسد؛ از بازرگانان خرده‌بای روسیه تا تجار اسب در افغانستان و بازرگانان ترکمن، از حجاج در سر راه خود به مکه، تا اشراف در شمال آفریقا و پوشتین‌بوش‌های مغول و قفقاز هند و از تجار یونانی در خلیج تا کنسول‌های محترمی که برای ارسال گزارش‌های خود از رمز استفاده می‌کنند؛ اینها همه در روایاتی که می‌فرستند بر همین نکته تأکید دارند؛ این که شرق در انتظار اشاره‌ای الهی است.»

حدود سه چهارم قرن بعد از آن، مفسر سیاسی آمریکایی «چارلز کراوتمر» هنگامی که یادآور شد که «ایالات متحده آمریکا» با دو خطر ژئوپولیتیک احتمالی روبه‌روست که یکی از منطقه مورد اشاره «جان بوشان» در رمان یاد شده است، از همین هراس پرده برداشت: «در این صورت جهان اسلام شکل متحدی به خود می‌گیرد که زیر پرچم اصول‌گرایی به سبک ایرانی است و درگیر کارزاری سرنوشت‌ساز علیه غرب کافر می‌گردد.» (هانتز، ص ۱۱۱) این موضوع از مهم‌ترین نکاتی است که «مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی» در برنامه کلی خود برای تحقق نهضت بزرگ اسلامی بر آن تأکید کرده است. اینک نیز ما شاهد دست‌های بیگانه هستیم که برای تحریک فرقه‌گرایی در «پاکستان»، «عراق»، «افغانستان»، «لبنان» دیگر کشورهای که پیروان مذاهب مختلف با هم‌دیگر هم‌زیستی دارند، دراز شده است؛ اینان حتی رسانه‌های گروهی و قلم‌ها و زبان‌های مزدور را برای تحقق اهداف خود به کار گرفته‌اند.

۲- منافع شخصی برخی رهبران و حکام

برخی‌ها از نفوذ خود برای برانگیختن ساده‌لوحان و حتی وابستگان به اهل علم برای تحریک فتنه‌های فرقه‌ای و... سوءاستفاده می‌کنند.

یکی از نویسندگان تاریخ‌نگار در توصیف جنگ فرقه‌ها و تحریک مقامات حاکمه می‌نویسد: «هیچ سالی بدون خشونت میان به اصطلاح اهل سنت و شیعه در سایر مناطق عربی اسلام سپری نمی‌شد. ترک‌ها خود در سال ۱۳۴۹ هجری قمری سرکوب فرقه‌ای علیه شیعه را بر عهده قرار دادند و بیشتر قربانیان آن از منطقه «الشاکریه» در بغداد بود که بر اثر آن زندان مرکزی مورد حمله قرار گرفت و یکی از دو پل رابط میان دو طرف «کرخه» و «رصافه» به آتش کشیده شد.» (انصاری، ص ۲۳۳).

کتاب‌های بسیاری، از جمله «مقدمه ابن خلدون» و «رصفه» به آتش کشیده شدن گفته‌اند. کافی است که از نقش درگیری‌های عثمانی - صفوی در ایجاد فتنه‌های فرقه‌ای داخلی و تضعیف امت اسلامی و از آن‌جا از دست رفتن شوکت و عزت این امت در برابر چالش‌ها، یاد کنیم. دولت عثمانی (۱۹۳۴-۱۷۳۳ م) بر شام و بخش‌هایی از «عراق» و مناطقی در شمال «آفریقا» چیره شد و دولت صفوی (۱۷۳۳-۱۵۰۶ م) نیز بر «ایران» حاکم گردید و هر دو به رقابت با یک‌دیگر و تأکید بر هویت فرقه‌ای - مذهبی خود پای فشردند. این امر درگیری‌های فرقه‌ای مرگباری را در پی داشت که علت اصلی آن تضاد منافع، غارت اشغالگران و قبایل و مستبدان و قلدان (و نه مذاهب) بود و ما در این دوره شاهد گسترش موج تکفیر و قتل و اهانیت به مقتضات از سوی هر دو طرف بودیم.

البته نباید منکر خدمات این دو قدرت به تمدن اسلامی باشیم. ایراد ما به آنها عبارت است از بهره‌برداری آنان از درگیری‌های مذهبی برای پیشبرد هدف‌های سیاسی.

۳- تکفیر

این پدیده از مهم‌ترین موانع فراروی «تقریب» به شمار می‌رود و به رغم این که اسلام کاملاً مرزهای کفر و ایمان را روشن ساخته است، این حادثه عجیب، به شدت اتفاق افتاده است. از «عباده بن الصامت» روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«هر کس شهادت دهد که «لااله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و ان عیسی عبدالله و رسوله» و کلمه اوست که به مریم القا کرد و روح اوست و بهشت حق و دوزخ حق است، خداوند او را بسته به کاری که انجام می‌دهد وارد بهشت می‌گرداند.»

و در روایت دیگری آمده است: «خداوند او را از درب‌های هشت‌گانه بهشت - هر کدام که بخواهد وارد می‌کند». شیخین و ترمذی نیز روایت کرده‌اند که: «هر کس شهادت لاله الا الله و ان محمداً رسول الله دهد، خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام می‌گرداند».^۱

«سماعه» از «امام جعفر صادق» علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«اسلام شهادت به لاله الا الله و تصدیق پیامبری رسول خداست و به آن خون‌ها در امان مانده و

۱- این روایت را مؤلفان «صحاح» در اولین روایت خود آورده‌اند و صاحب «جمع الفوائد» آنها را در ابتدای کتابش نقل کرده است.

نکاح‌ها صورت گرفته و ارشاد تفاتی گرفته و جماعت مردم نیز بر ظاهر آن گرد آمده‌اند» (کنین، پیشین، ج ۲، ص ۲۵).

قرآن کریم، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان او را بر اساس انضباط شرعی - پرورش داده است. و پذیرش پلورالیسم اجتهادی - به شرط مبتنی بودن بر اساس انضباط شرعی - پرورش داده است. ولی این پدیده ابتدا در سایه شرایط تعصب‌آمیزی چون مسئله خواجه طبرستان مطرح گردید. مهم‌ترین نکته‌ای که ما را به این پدیده سوق داده چیزی است که می‌توان از آن به عنوان بازخواست هر کس نسبت به پیامدهای سخن وی یاد کرد.

در گذشته، خواجه «حضرت علی (علیه السلام)» را به این دلیل تکفیر کردند که معتقد بودند موضع وی در ازای حکمیت، کفر است. آنها یادآور شده‌اند که آن حضرت وقتی به داور گفت که «ببینید اگر معاویه سزاوارتر است به او دهید و اگر من سزاوارتر باشم به من دهید» در واقع به خود شک کرد و نمی‌دانست که خود او یا معاویه کدام یک سزاوارترند و به همین دلیل ما اکنون بیشترین شک‌ها را به وی داریم.

ولی امام علیه السلام به ایشان پاسخ داد: «این سخن به معنای شک از سوی من نبود؛ من به دنبال رعایت انصاف بودم، خداوند متعال نیز می‌گوید: «وانا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» این از سوی خدا شک نبود و خداوند [به یقین] می‌دانست که پیامبرش بر حق است.» (طبرسی، ۱: ۳، ج ۱، ص ۱۸۸).

پس از دوره پیشوایان، این وضع با شدت و حدت بیشتری گسترش یافت؛ در مواردی چون اختلاف درباره «افزون صفات بر ذات الهی» و «تحصین و تقبیح عقلی» که طرفین معتقد نظر دیگری، او را به کفر سوق می‌دهد، ما این پدیده را در مسایل بسیاری از جمله «نوسل»، «شفاعت»، «بداء» و حتی در مواردی چون «استحسان» و «قیاس» و «المصالح المرسله» و غیره نیز می‌بینیم، حال آن که اگر همگان داوری گفت‌وگوئی منطقی را بپذیرند دست کم در طرف دیگر چیزی را کشف خواهند کرد که ایمان او به این یا آن موضوع را توجیه می‌کند و یا چه بسا متوجه شوند که این نزاع، لفظی است و حقیقتی ندارد.

وقتی جهل و تعصب وارد جریان صدور فتوا از سوی کسانی شد که اهلیت این کار را نداشته، اوضاع بدتر هم شد. آنها به چیزی جز آن چه خداوند متعال نازل فرموده فتوا می‌دهند؛ ما این وضع را آشکارا در جنبش‌های تکفیر کنونی که به خونریزی‌های زیادی منجر شد و به نام دفاع از دین و امت، بیگاهان زیادی را قربانی گرفت، مشاهده می‌کنیم.

۴- تردید در نیت گفت‌وگوکنندگان

این تردید، تحقق بخش فضای آرام و مطلوب نیست و به فرار یا عیب‌یابی و ایرادگیری از دیگران می‌انجامد؛ امری که به تحقق نتایج مورد نظر کمک نمی‌کند. ما این وضع را در روند گفت‌وگوئی پیروان ادیان مشاهده نمودیم؛ پیروانی که هر کدام حامل انبوهی از باردهی منفی علیه یک‌دیگرند؛ برای مثال،

طرف مسیحی، همه کین‌های صلیبی و توهمات خاورشناسان را که به آن «بدعت‌های اسلامی» می‌گویند و آن نگرش‌های ناشی از خیرش اسلامی را - که در تقابل با طرح سلطه‌جویانه آنهاست - به خاطر می‌آورد و طرف مسلمان نیز همه سوانق ذهنی در مورد خدمت مبلغان مسیحی به استعمار طی قرن‌های متمادی را از نظر می‌گذرانند. ولی کار جدی و روی آوردن به آموزه‌های واقعی اسلام و آن‌چه که به خوش‌گمانی نسبت به برادر مسلمان فرا می‌خواند، مانع از ایفای نقش این عامل در ممانعت از «تقریب» می‌گردد و به ویژه وقتی در سطح علمای دست‌اندرکاری باشد که در عرصه‌های علم و عمل و اخلاص چمگلی در خدمت امت اسلامی قرار دارند، رنگ می‌بازد.

۵- بزرگ‌نمایی و نبش قبر اختلافات و حمله علیه مقدسات و بی‌احترامی به دیگران

هر کدام از این موارد به تنهایی می‌توانند مانع از تحقق گفت‌وگوی مطلوب و رسیدن به «تقریب» باشد؛ اموری که در متون اسلامی از آنها نهی شده است؛ برای نمونه، آیه شریفه: «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَأَحَدَةِ أَنْ تَقُولُوا لِلَّهِ مُثًى وَ قُرْآنٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ؛ بگو: تنها شما را به سخن یگانه‌ای اندرز می‌دهم و آن این که دوتن دوتن و تک تک برای خداوند قیام کنید، سپس بیندیشید در هم‌نشین شما دیوانگی نیست.» (سبأ/۶۷) مانع از انجام گفت‌وگو در فضایل انفعالی می‌گردد.

و آیه شریفه: «قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَ لَا نَسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ بگو: نه آن‌چه ما گناه کردیم از شما می‌پرسند و نه آن‌چه شما می‌کنید، از ما پرسیده می‌شود.» (سبأ/۲۵) مانع از درگیر شدن با گذشته می‌شود و احترام به دیگری را الزامی می‌سازد. این امر در آیه‌ای که از دشنام دادن حتی به خدایان مشترکان نیز نهی می‌کند، کاملاً روشن است.

ع- علاوه بر همه اینها باید گفت که اختلاف شیوه‌های استدلال و روش‌های استنباط مانع از دست‌یابی به نتایج است، از این رو باید سعی کرد:

- ۱- پیش از آغاز گفت‌وگو، از هرگونه پیش‌داوری‌های رهایی پیدا نمود؛
- ۲- در مورد شیوه واحدی برای استنباط اتفاق نظر داشت؛ تحقق این اتفاق نظر هرگز دشوار نیست؛
- ۳- باید موضوع گفت‌وگو را به دقت تعیین کرد، تا چنان نباشد که هر طرف به مفهوم و موضوعی بنگرد که طرف دیگر اصلاً به آن نمی‌اندیشد؛

موابع دیگری نیز وجود دارد، از جمله:

- ۱- نظری استثنائی و غیر معمول را به کل یک مذهب تعمیم دهیم؛
 - ۲- دیدگاه‌های مذهب را از زبان یا قلم دشمنان برداشت کنیم؛
 - ۳- کسانی را که فاقد اهلیت هستند وارد روند گفت‌وگو کنیم؛
 - ۴- از شیوه‌های پیچیده برای ظفریابی بر دیگری بیروی نماییم.
- و موارد دیگری که در اینجا فرصت پرداختن به همه آنها نیست ولی باید آنها را حذف کرد تا بتوان به «تقریب» مطلوب و حتی ضروری در جهان آشفته کنونی دست یافت.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، چاپ بیروت، ج ۸.
- ۲- ابن جوزی، المنتظم، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ج ۱۶، ۱۲، ۱۴۱۲ ق.
- ۳- ابن خلدون، العبر و دیوان.
- ۴- ابن شامه، شهاب‌الدین، مختصرالمؤمل.
- ۵- اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، چاپ مجمع اهل‌البيت، ج ۳.
- ع- افندی، عبدالله، ریاض العلماء، تحقیق: احمد حسینی، انتشارات مکتبه مرعشی نجفی، قم، ج ۱۵، ۱۴۱۵ ق.
- ۷- انصاری، فاضل، قصه الطوائف، انتشارات دمشق.
- ۸- بارگر، ارنست، الحروب الصلیبیه، ترجمه دکتر الباز العربی.
- ۹- بحرانی، عوالم الامام الصادق، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، ج ۲، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۰- تستری، قاموس الرجال، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم، ج ۱، ۱۴۱۰ هـ.
- ۱۱- التهذیب، ج ۱۷.
- ۱۲- جزایری، الجواهر الغوالی فی شرح عوالم الالائی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۳- حبشی، الحرب الصلیبیه الالوی، قاهره، ۱۹۵۸ ق.
- ۱۴- حر عاملی، اهل‌الامل، انتشارات مکتبه الاندلسی، بغداد.
- ۱۵- _____، وسائل النسیعه، تحقیق و انتشارات مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، قم، چاپ سوم، ج ۱۶، ۱۶، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۶- حموی، یاقوت، معجم الادبیه، انتشارات دار الفکر، بیروت، چاپ سوم، ج ۱۵، ۱۴۰۰ ق.
- ۱۷- خطیب بغدادی، الکفایه فی علم الروایه، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۸- _____، تاریخ بغداد، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، ج ۱.
- ۱۹- خوری، ابوالقاسم، معجم رجال‌الحدیث، انتشارات مرکز نشر آثار شیعه، قم، ج ۷، ۱۳۱۰ ق.
- ۲۰- ذهبی، تاریخ اسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، انتشارات دار الکتب العزری، بیروت، چاپ دوم، ج ۹، ۱۰، ۱۴۱۷ ق.
- ۲۱- رساله الطوفی.
- ۲۲- سبکی، تاج‌الدین تقی‌الدین، طبقات الشافعیه الکبری، انتشارات دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، ج ۳.
- ۲۳- سید خراسانی، موسوعه ابن‌ادریس، انتشارات دلیل‌ماه، قم، چاپ اول، ج ۱، ۱۴۳۹ ق.

- ۳۴- شيخ صدوق، معانی الاخبار، تحقيق على اكر غفاري، انتشارات مؤسسه نشر اسلامي، قم، چاپ چهارم، ۱۳۱۸ق.
- ۳۵- شيخ طوسي، عده الاصول، تحقيق: محمدرضا انصاري قمی، انتشارات مؤسسه البعثة، قم، چاپ اول، ج ۱، ۱۳۱۷ق.
- ۳۶- صدر، محمداقرا، المعالم الجديده لعلم الاصول، انتشارات مکتبه النجاح، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.
- ۳۷- طباطبائي، محمدحسين، تفسير الميزان، انتشارات مؤسسه الاعلمي، بيروت، چاپ پنجم، ج ۷، ۱۴۰۳ق.
- ۳۸- طبرسي، الاحتجاج، انتشارات المرتضى، مشهد، ج ۱، ۱۴۰۳ق.
- ۳۹- عاملي، سيد محسن، اعيان الشيعه، انتشارات دار التعارف، بيروت، ج ۱ و ۲، ۱۴۰۳ق.
- ۳۰- علامه حلي، الاجازه الكبيره.
- ۳۱- علامه حلي، منتهي المطلب.
- ۳۲- فخر رازي، التفسير الكبير، انتشارات الكتب العلميه، تهران، چاپ دوم، ج ۱۶.
- ۳۳- كليني، الكافي، تحقيق: على اكر غفاري، انتشارات دار الكتب الاسلاميه، تهران، ج ۲، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق.
- ۳۴- مجلسي، محمداقرا، بحار الانوار، انتشارات مؤسسه الوفاء، بيروت، چاپ دوم، ج ۸۵ و ۱۰۷، ۱۴۰۳ق.
- ۳۵- محدث قمی، الكنى و الالقاب، انتشارات مکتبه الصدر، تهران، چاپ پنجم، ج ۲، ۱۳۶۸ش.
- ۳۶- مصادر التشریح.
- ۳۷- هانتر، شيرين، مستقبل الاسلام والعرب، ترجمه عربی: زينب شوربا.
- 38_ William of tyre trans. Krey. 1943 vol.1. pp: 223-224.

